

درآمدی بر جامعه‌شناسی فرایندی^(۱)

محمّداسلم جوادی

(دانش‌آموخته حوزه علمیه و کارشناس جامعه‌شناسی)

چکیده

جامعه‌شناسی دانش مطالعه پدیده‌های اجتماعی است. پدیده‌های اجتماعی دارای شکل و حالت یکسانی نیستند، بلکه همواره دچار دگرگونی و تحول می‌گردند. در نگاهی ساده به نظر می‌رسد این ویژگی تنها در برخی پدیده‌هایی که ماهیت فرایندی‌شان بیشتر آشکار است، وجود دارد. از این رو، پارادایم‌های نظری کلاسیک در جامعه‌شناسی بر پایه پیش‌فرض ثبات پدیده‌های اجتماعی، با پذیرفتن تغییر و تحول نسبی تنها در برخی از آنها به وجود آمده‌اند. در این نوشتار، سعی شده است پارادایم جدیدی مطرح گردد که مطابق آن «زمانندی» و «تغییر»، نه به عنوان یک امر تبعی و عارضی، بلکه به عنوان امری ماهوی در کل پدیده‌های اجتماعی، در نظر گرفته شود. این پارادایم نظری، هرچند در ابتدا در غروب مطرح شده و ریشه در ایده‌های کسانی همچون نوربرت الیاس دارد، اما دارای این ویژگی نیز هست که با نادیده گرفتن پاره‌ای از وجوه تمایز با سطوحی از آموزه‌های فلسفه اسلامی از قبیل «امکان استعدادی»، «قوه و فعلیت»، «کمال»، «مراتب وجود» و مهم‌تر از همه «حرکت جوهری» تا حدی همخوانی دارد. البته، تردیدی نیست که در این زمینه نمی‌توان به این حکم عام و اجمالی اکتفا کرد، بلکه با توجه به «ماهوی بودن» مقولات فلسفی، برای تعمیم خصلت‌های آن به پدیده‌های اجتماعی باید تحقیق و مطالعه عمیق‌تری انجام داد. با این همه، این امیدواری وجود دارد که شاید با بسط سطوح نظری این بحث در آینده بتوان میان جامعه‌شناسی و مطالعات فلسفه اسلامی پیوند جدی ایجاد کرد و در نتیجه، انگاره تلفیقی‌تری ارائه کرد. در این مقاله، تنها سویه‌های جامعه‌شناختی آن به اجمال مورد بررسی قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی فرایندی، فرایند، تغییرات، پویایی، ایستایی، پارادایم.

درآمد

قرن‌ها پیش از شکل‌گیری جامعه‌شناسی به مثابه یک دانش مطالعاتی، یک گزاره کلیشه‌ای در فلسفه جهان را واقعیتی متغیر تصویر کرده است.^(۲) هرچند این گزاره فلسفی ناظر به جهان طبیعی است، اما از این حیث جهان اجتماعی ما نیز تفاوتی با جهان طبیعی ندارد. در گذشته‌ها تغییرات در جهان اجتماعی، به دلیل آهنگ کند آن خیلی محسوس و قابل ملاحظه به نظر نمی‌رسید. به همین دلیل، در یک تقسیم‌بندی دو وجهی پدیده‌های اجتماعی به پدیده‌های ایستا و پویا عنصر زمان مستقیماً دخالت نداشت، بلکه پدیده‌ها اغلب به میزان آهنگ تغییراتشان، در درون یکی از این دسته‌ها قرار می‌گرفتند. اما امروزه فرایندهایی همانند نوسازی، علمی شدن، فن‌گستری، شهرنشینی و سایر تحولات و رخداد‌های اجتماعی جهان اجتماعی را به یک جهان متغیر تمام عیار تبدیل نموده، به گونه‌ای که «زمان» در حد عنصر مقوم پدیده‌های اجتماعی ظاهر شده و هیچ پدیده‌ای اجتماعی را نمی‌شود بدون در نظر گرفتن عنصر زمان تبیین و تحلیل نمود.

اگر دسته‌بندی دانیل بل (Daniel Bell) مبنی بر دسته‌بندی فرایند تکامل جوامع به سه مرحله ماقبل صنعتی یعنی جامعه کشاورزی، جامعه صنعتی و جامعه پسا صنعتی را بپذیریم^(۳) در جامعه کشاورزی، به استثنای برخی تحولات در سطح جنبش‌های اجتماعی آهنگ تسهیرات در سایر زمینه‌های اجتماعی بسیار کند و نامحسوس بوده است. این ویژگی باعث شده که بعد زمانی پدیده‌های اجتماعی در تحلیل پدیده‌های مرتبط به این جوامع کاملاً مغفول‌عنه باقی بماند.

در جامعه صنعتی تغییرات از آهنگ شتابان‌تری

برخوردار شد، اما با این همه این تغییرات به گونه‌ای نبود که نتوان پدیده‌ها را به صورت ثابت، ایستا و نامتغیر تعریف کرد. در جامعه صنعتی نوآوری و نوسازی دایم در جریان بود، اما در عین حال، وجوهی از ایستایی، پیوستگی و ثبات در سطح هویت عام پدیده‌ها وجود داشت. به همین دلیل، بعد زمانی پدیده‌های اجتماعی در جامعه صنعتی اهمیت بیشتری پیدا کرد، اما وجود پیوستگی‌ها و ثبات در آنها نمی‌گذارد که «زمان» در حد یک متغیر تعیین‌کننده و اساسی در شکل‌گیری پدیده‌ها حلوه‌گر شود. از همین روی، پارادایم‌های موجود جامعه‌شناسی نیز نقش زمان در تبیین و تحلیل پدیده‌ها را ناچیز تلقی کرده و از اهمیت بنیادین آنها در ذات و ماهیت اشیا غافل ماند.

اما در جامعه پسا صنعتی، زمان اهمیت حیاتی پیدا کرد. بعد زمانی بیش از هر زمان دیگری برجسته‌تر و آشکار تر گردید زمان، همان‌گونه که بود، در حد یک عنصر تعیین‌کننده و حیاتی در شکل‌گیری پدیده‌ها ظاهر شد. جوهر فرایندی، به پدیده‌ها هویت ناپایدار، متغیر و فرایندی بخشید. بعد ایستایی کمرنگ شده و پدیده‌ها چهره سیال به خود گرفت. بدین سان، پارادایم‌های جاری جامعه‌شناسی از کارایی افتاد. در چنین حالت، ایده جامعه‌شناسی فرایندی ظهور می‌کند و جامعه‌شناسانی که از نقش بنیادین اطلاعات و زمان در تبیین و تحلیل پدیده‌های اجتماعی در جامعه پسا صنعتی آگاهی داشتند، همانند نوربرت الیاس (Norbert Elias) در مقاله «فن‌گستری و تمدن»^(۴) و کتاب فرایند تمدن شدن،^(۵) مانوئل کاستلز (Manuel Castells) در کتاب سه جلدی پیدایش جامعه شبکه‌ای،^(۶) دانیل بل در کتاب

وحدت و همبستگی می‌رسد. از آن‌رو که سازوکار ضرورت کارکردی همواره نیازهای کارکردی اجزای کل را تأمین می‌کند، کل در عین تحوّل و تغییرپذیری اجزا، ایستا و امری نامتحول باقی می‌ماند.^(۱۰)

از سوی دیگر، رویکرد ایستایی اجتماعی نه تنها تبیین و توصیفی از واقعیت‌های کلان اجتماعی ارائه داده و جامعه را به صورت پدیدار ایستا به تصویر کشیده است، بلکه این انگاره موجب شده که محققان و متفکران اجتماعی در برابر تحولات و تغییرات اجتماعی نیز مقاومت و سرسختی نشان دهند.^(۱۱) انگاره ثبات و نظم با بررسی ساختارها و واقعیت‌های کلان و پهن‌دامنه اجتماعی مهم‌ترین انگاره‌ای بود که در برابر انگاره‌تطور و تغییر اجتماعی ایستادگی نمود. به همین دلیل، منتقدان این انگاره عقیده دارند که رویکرد ایستانگر در واقع دانش نیست، بلکه ایدئولوژی است که نقاب دانش بر رخ افکنده؛ چه اینکه رویکرد ایستانگر با مخالفت و پایداری در برابر تحوّل نه تنها قادر به مطالعه تحولات اجتماعی نبوده، که همواره از کارویژه حفظ وضعیت موجود و نقش محافظه‌کارانه برخوردار بوده و در حمایت از منافع گروه مسلط عمل نموده است.^(۱۲)

در تاریخ دانش جامعه‌شناسی، انگاره ایستایی اجتماعی رایج‌ترین و غالب‌ترین انگاره جامعه‌شناختی به شمار می‌آید. این انگاره به ویژه در سال‌های اولیه، مدت‌ها بر دانش اجتماعی و به ویژه جامعه‌شناسی غالب بوده و بسیاری از محققان و متفکران اجتماعی با تأثیر از این رویکرد پدیده‌ها و رخداد‌های اجتماعی را مطالعه نموده‌اند. هرچند انتقادهای زیادی همچون ویژگی ناتاریخمندی، بررسی نکردن تغییرات و تحولات اجتماعی، نقش محافظه‌کارانه، غایت‌شناسی و همانگویی

پدیدارشدن جامعه‌ای پسا صنعتی^(۷) و آلوین تافلر (Alvin Toffler)، در کتاب موج سوم (Third Wave) به طرح و بسط این ایده پرداخته‌اند.

با این همه، باید دید که انگاره جامعه‌شناسی فرایندی چیست و چه تفاوتی با سایر انگاره‌های موجود در جامعه‌شناسی دارد. اما پیش از آن دو، پارادایم عمده و مسلط بر جامعه‌شناسی به صورت گذرا مورد بررسی قرار می‌گیرد تا با شناخت از ویژگی‌ها و محدودیت‌های آنها زمینه مناسب برای طرح ایده خام جامعه‌شناسی فرایندی فراهم گردد. در نوشتار حاضر سعی بر آن است، تا با مروری کوتاه بر دو انگاره ایستایی اجتماعی و پویایی اجتماعی زمینه برای طرح ایده جامعه‌شناسی فرایندی فراهم شود.

الف. انگاره ایستایی اجتماعی^(۸)

در یک تقسیم‌بندی رایج و متعارف نظریه‌ها، آراء و رویکردهای جامعه‌شناسی پهن‌دامنه، به دو پارادایم ایستایی اجتماعی و پویایی اجتماعی تقسیم می‌شود؛ همان‌گونه که ریمون آرون در توصیف دیدگاه اگوست کنت می‌گوید: «ایستایی عبارت است از: مطالعه موضوعی که اگوست کنت آن را اجماع اجتماعی می‌نامد. جامعه شبیه یک ارگانیسم زنده است.»^(۹) در چارچوب این پارادایم، جامعه کلیتی است که از عناصر و اجزای مختلف تشکیل شده و با چیش هماهنگ این اجزا هویتی فراگیر کلی شکل می‌گیرد که آن را جامعه می‌نامیم. در مطالعه ایستایی اجتماعی جامعه به مثابه پدیده نازمانمند و امری فراتاریخی تلقی می‌شود که در ورای تمامی تحولات اجتماعی قرار دارد. جامعه پدیده تغییرناپذیر و ایستاست؛ کلیتی است که از طریق کارکرد متقابل اجزای خود به

روش‌شناسی^(۱۳) بر این انگاره شده، اما با آن همه این انگاره، نه در حد یک انگاره غالب، بلکه به مثابه یکی از انگاره‌های کلان اجتماعی داریم در حال بازتولید و تجدید حیات بوده است.

ضعف آشکار انگاره ایستایی اجتماعی، نادیده گرفتن تطور، تحول و تغییرات اجتماعی است. این انگاره، یا تحول را نادیده می‌انگارد یا اینکه تنها در سطح تغییرات کارکردی اجزا و عناصر موجود در درون کل بدان اذعان می‌کند. این در حالی است که تحولات و دگرگونی یکی از بارزترین پدیده‌های اجتماعی است. انقلاب‌ها و دگرگونی‌های مداوم اجتماعی، تغییرات صنعتی و فناوریانه، پیشرفت‌های چشمگیر علمی، تغییر مناسبات اقتصادی و دگردیدی و گوناگونی نگرش‌ها، باورها، ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی پدیدارهای عامی‌اند که سراسر تاریخ بشر را فرا گرفته‌اند. نادیده گرفتن این همه پدیدارهای مهم، از خلأ بزرگ نظری و روش‌شناختی در رویکرد و انگاره ایستایی اجتماعی پرده برمی‌دارد. به همین دلیل، انگاره دیگری که در جامعه‌شناسی بسیار با اهمیت و پرنفوذ بوده انگاره پویایی اجتماعی است.

ب. انگاره پویایی اجتماعی^(۱۴)

انگاره پویایی اجتماعی در برابر انگاره ایستایی اجتماعی قرار دارد. هر چند شقوق و وجوه گوناگون در درون این انگاره کلان جامعه‌شناختی وجود دارد، اما به صورت عام تطورات، دگردیدی‌ها، تضاد و کشمکش نهفته در درون پدیدارهایی اجتماعی محورهای مشترکی‌اند که همگی آنها را به عنوان کانون توجه خود برگزیده است. به بیان دیگر، پویایی‌شناسی اجتماعی «عبارت است از توصیف ساده مراحل متوالی که جوامع

بشری طی کرده‌اند. اما بر اساس مجموعه، می‌دانیم که تحول جوامع بشری و ذهن بشر تحت تأثیر قوانینی انجام گرفته است... پویایی اجتماعی مراحل متوالی و ضروری تحول ذهن بشر و جوامع بشری را از نظر می‌گذراند.»^(۱۵)

طبق انگاره پویایی اجتماعی تحول و تغییرات وجه غالب حیات اجتماعی است. در جامعه بیش از آنکه ثبات، آرامش و نظم حاکم باشد، کشمکش، پویایی و تضاد جریان دارد. تضاد و کشمکش جوهره اصلی حیات اجتماعی است. در هر جامعه‌ای، هرچند کلیتی می‌توان یافت که از آن به عنوان هویت عام اجزای آن جامعه یاد کرد، اما این هویت عام و انسجام اجتماعی موجود نه از طریق کارکرد هماهنگ و متقابل اجزا، بلکه از طریق فشار و اجبار^(۱۶) ناشی از کشمکش و تعارض میان گروه‌های مختلف اجتماعی به دست می‌آید.^(۱۷) نظم حاکم بر جامعه حاصل ثبات و تعادل درونی پدیدارهای اجتماعی نیست، بلکه روکش رقیقی است که توسط گروه مسلط، در جهت تأمین و حفظ منافع آنها، بر ماهیت فوق‌العاده نابرابر و پرکشمکش حیات اجتماعی کشیده شده است. در جامعه نظم گرگ‌واری مسلط شده؛ نظم و آرامشی که بر اساس برادری، آزادی و برابری به دست نیامده، بلکه استیلای لویاتانی صاحبان قدرت و ثروت آن‌را به ارمغان آورده است.

انگاره پویایی اجتماعی جامعه و پدیدارهای اجتماعی را در توالی تاریخی و به صورت زمانمند بررسی می‌کند. در هر مقطعی از زمان صورت‌بندی خاصی بر حیات اجتماعی انسان‌ها حاکم است. در این انگاره، حیات اجتماعی تمثیلی از حیات طبیعی است. جامعه همانند زمین، به مثابه ملموس‌ترین واقعیت طبیعی، به صورت لایه‌بندی شده پدیدار می‌شود و حیات اجتماعی حاصلی از روابط متخاصم و متنازع میان این لایه‌های گوناگون

جامعه‌شناسی پویانگر وارد می‌شود این است که جامعه‌شناسی پویانگر را نمی‌توان رویکرد متفاوتی از جامعه‌شناسی ایستانگر تلقی کرد. جامعه‌شناسی پویانگر به سادگی به جامعه‌شناسی ایستانگر قابل تحویل است؛ چه اینکه، همان‌گونه که ریمون آرون به زیبایی در تحلیل منطق نهفته در ورایی تبیین پویاشناختی اگوست کنت می‌گوید، جامعه‌شناسی پویانگر نیز شباهت زیادی به نظریه‌پردازی در عرصه الهیات دارد و در نهایت به نادیده گرفتن متغیر زمانی در تحلیل پدیدارهای اجتماعی می‌انجامد: «اگوست کنت همانا جامعه‌شناس وحدت بشری است. هدف او این است که گوناگونی بی‌انتهای جامعه بشری در مکان و زمان را به یک سلسله بنیادی، یعنی تحول نوع بشر، و به یک طرح یگانه، یعنی رسیدن به مرحله نهایی ذهن بشری، برگرداند.

پس به خوبی می‌بینیم که بنیادگذار معروف علم اثباتی را می‌توان آخرین مرید فلسفه مسیحی الهی هم دانست و می‌بینیم که چگونه تفسیر تاریخ بر اساس مشیت الهی ممکن است تبدیل به تفسیر تاریخ بر اساس قوانین کلی شود. خواه بحث بر سر مشیت الهی باشد و خواه بر سر قوانین اجتناب‌ناپذیر تحول بشری، در هر صورت، تاریخ به عنوان تاریخی یگانه و ضروری تلقی می‌شود. سرنوشت یکی بیش نیست؛ یا خدا آن را تعیین کرده یا طبیعت بشر» (۲۰).

در حقیقت، انگاره پویایی اجتماعی نیز به انگاره ایستایی اجتماعی قابل بازگشت است. تنها با عطف توجه به دگرگونی‌ها و تحولات و نادیده گرفتن سایر پدیده‌های اجتماعی که از ظاهر با ثبات‌تر و ایستاتری برخوردارند، نمی‌توان به درک پویایی‌های اجتماعی رسید؛ چه اینکه این رویکرد، بر این تحلیل ساده‌انگارانه بنا شده که هر چه

اجتماعی است. هیچ جا صورتی خالص از جامعه وجود ندارد. جامعه را باید در قالب طبقات، لایه‌ها و گروه‌هایی مطالعه کرد که به دلیل تفاوت در پایگاه و موقعیت اجتماعی از بینش‌ها، ارزش‌ها، آداب‌ها و هنجارهای فرهنگی متفاوتی برخوردارند.

ریشه پارادایم پویایی اجتماعی را از آغاز می‌توان در داروین‌یسم اجتماعی پیدا کرد، اما بعدتر گرایش‌ها و شقوق مختلفی از درون آن ظهور کرد. تطورگرایی اگوست کنت، مراحل ماتریالیسم تاریخی مارکس،^(۱۸) نظریه کشمکش مبتنی بر اقتدار رالف دارلندورف (Ralf Dahrendorf)، نظریه موج‌های سه‌گانه تکنولوژیکی^(۱۹) آلوین تافلر و سایر نظریه‌های معاصر کشمکش و نظریه‌های علوم اجتماعی که جامعه و فرایند توسعه آن را در قالب توالی‌های تاریخی و تطور مستمر در نظر می‌گیرند، همه سویه‌های بسط یافته انگاره کلان پویایی اجتماعی به شمار می‌روند.

نقد اجمالی این دو انگاره

همان‌گونه که انگاره ایستایی اجتماعی به مثابه یک رویکرد علمی دستخوش منافع ایدئولوژیک و سیاسی گردید، انگاره پویایی اجتماعی نیز در خدمت اغراض و مقاصد سیاسی و ایدئولوژیکی قرار گرفت. از سوی دیگر، این انگاره همه تغییر و تحولات و به ویژه رخداد‌های جاری در اجتماع را به یک یا دو متغیر از پیش تعیین شده تقلیل می‌داد و در نتیجه، قادر نبود که سایر متغیرهای مؤثر در شکل‌گیری یک پدیده را بررسی نماید. این امر نشانگر آن بود که پویایی اجتماعی نیز همانند ایستایی اجتماعی در عمل نتوانست محققان را به درک تمام عیار پدیده‌های اجتماعی یاری رساند. با این‌همه، نقد اساسی که بر

با تحوّل ارتباط پیدامی‌کند، متغیر و پویاست و هر آنچه که با تحوّل ارتباط ندارد پدیدار ایستا به شمار می‌آید. منطق نهفته در این تحلیل درک از پویایی و ایستایی را تا نازل‌ترین سطح برداشت از ایستایی و پویایی، یعنی معرفت عامیانه،^(۲۱) تنزّل داده است. آنچه که وجه مشترک این دو انگاره کلیشه‌ای در سطح پدیدارهای کلان اجتماعی را تشکیل می‌دهد نادیده گرفتن عنصر «زمان» و «متغیر زمانی» در پدیدارهای اجتماعی است.

جامعه‌شناسی ایستانگر با شعار مطالعه پدیدارهای ایستا تنها به مطالعه و بررسی اموری پرداخته که به ظاهر ایستا به نظر می‌رسند، غافل از آنکه هر پدیدار اجتماعی واجد عنصر زمانی بوده و این متغیر خصلت «پویایی» را در ذات پدیدارها نهادینه کرده است. بدین ترتیب، هر پدیده و واقعیت اجتماعی دارای عنصر زمانی بوده و در نتیجه، دارای بعد پویایی شناختی است؛ واقعیتی که در تحلیل‌های پویانگاره‌ها نیز مغفول مانده است.

در انگاره پویایی‌های اجتماعی تنها به مطالعه پدیدارهایی بسنده شده که نوعی تحوّل و دگرپسی در آنها آشکار بوده، وانگهی در سطوح دیگر، این دگرگونی و تحوّل با مفهوم کشمکش و تضاد نیز یکی گرفته شده است. حاصل آنکه در این پارادایم نیز معیار پویایی یا ایستایی عنصر غیر از عنصر زمان بوده و همین امر تشخیص پدیدارهای پویا از پدیدارهای ایستا را با دشواری مضاعفی مواجه ساخته است. بدین سان، در مطالعات جامعه‌شناختی یکی از متغیرهای مهم اجتماعی، یعنی متغیر زمان، غایب بوده است؛ امری که در نهایت، به تبیین‌های تک سویه، تحلیل‌های تک متغیری و درک ایستا و نامتغیر از پدیده‌های اجتماعی منجر شده و ما را از شناخت «خصلت فرایندی نهفته در جوهر اشیا» محروم ساخته است.

گستره و شتاب تغییرات در جامعه‌امروزی فراگیرتر از گذشته شده و این امر موجب برجستگی بیش از پیش عنصر زمان در پدیده‌های اجتماعی شده است. اکنون هیچ پدیده‌ای را نمی‌توان بدون زمان مطالعه کرد. زمان متغیر بنیادین رخدادها و واقعیت‌های اجتماعی است. همان‌گونه که بیان شد، انگاره‌های رایج جامعه‌شناسی، به دلیل نادیده گرفتن عنصر زمان، نمی‌تواند پدیدارهای جدید را تبیین نماید. جامعه‌شناسی امروزه به تحوّل نیاز دارد و یکی از تحولاتی که در زمینه‌های تئوریک و انگاره‌های کلان جامعه‌شناسی باید صورت بگیرد، تغییر پارادایم ایستایی جامعه‌شناسی به یک پارادایم فرایندی است.

برخی آشکارا عقیده دارند که عمر جامعه‌شناسی رو به پایان است؛ چه اینکه جامعه‌شناسی هم از تحلیل پدیدارهای اجتماعی موجود در جوامع ماقبل صنعتی بازمانده و هم فرایندهای جاری در جامعه صنعتی را نمی‌تواند تبیین و تحلیل نماید. انگاره‌های رایج جامعه‌شناختی از تبیین سطوح باطنی و ذاتی واقعیت‌های اجتماعی عاجزند و تنها سطوح ظاهری پدیدارها را می‌توانند تحلیل کنند؛ امری که برای شناخت امور و فرایندهای اجتماعی کافی نیست و تنها با ارجاع و استفاده از سایر دانش‌های اجتماعی می‌توان آن را جبران کرد. در یک کلام، امروزه جامعه‌شناسی پاسخگوی نیاز به تبیین پدیده‌های جاری نیست و به همین خاطر باید دانش‌های روزآمدتری جایگزین آن گردد. رویکردهای میان رشته‌ای در مطالعه پدیدارهای اجتماعی تا حدودی تحت تأثیر همین نقطه ضعف‌های مهم در انگاره‌های موجود جامعه‌شناسی و سایر دانش‌های اجتماعی شکل گرفته است. آنچه که بیان شد، هرچند خلأهای تئوریک کلانی را

می‌کند تا پارادایم‌ها و چارچوب‌های نظری بدیع‌تر و نزدیک‌تر به واقعیت‌های نوین حیات اجتماعی ابداع نمایند. این امر، در واقع این نکته را به ما گوشزد می‌کند که جامعه‌شناسی هم به دلیل ظرفیت‌های نهفته در بطن آن و هم به دلیل پویایی و سیالیتی که در قلمرو مطالعاتی آن وجود دارد، همواره در حال گسترش و پیشرفت است. بر این اساس، نه فقط ظرفیت‌های پژوهشی و تحقیقاتی در این رشته علمی به آخر نرسیده بلکه با تغییر پارادایم، جامعه‌شناسی می‌تواند جایگاه برتر خویش را به لحاظ نزدیک بودن به واقعیت پدیدارهای اجتماعی، در مقایسه با سایر رشته‌های علوم اجتماعی حفظ نماید. در واقع، ظرفیت‌های نهفته زیادی در حوزه مطالعات نظری این رشته وجود دارد که هنوز فرصت ظهور، بسط و شکوفایی پیدا نکرده و این ظرفیت‌ها این رشته علمی را قادر می‌سازد که در فهم تحولات و رخداد‌های جاری و آینده نقش بسیار حیاتی داشته باشد؛ چه اینکه واقعیت‌های کنونی با واقعیت‌های موجود در گذشته تفاوت چندانی نکرده، جز اینکه نقش عنصر زمان و متغیر زمانی در بسیاری از واقعیت‌های اجتماعی از برجستگی و وضوح بیشتری برخوردار شده است. خصلت فرایندی پدیده‌ها آشکار شده و زمان به یک عنصر تعیین‌کننده در تحلیل‌های اجتماعی تبدیل شده است. ضرورت اساسی جامعه‌شناسی تغییر پارادایم است؛ پارادایم جدیدی که آشکارا بتواند خلأ موجود در رویکردهای رایج و کلیشه‌ای جامعه‌شناسی را پر نموده و در سطح کلان آن را از بن بست در وضعیت کنونی اش رهایی بخشد؛ پارادایمی که در آن «زمان» عنصر محوری در تحلیل‌های اجتماعی را تشکیل می‌دهد. در ادامه این نوشتار تلاش می‌شود که «پارادایم فرایندی» به عنوان پارادایم نوین در

در انگاره‌های موجود جامعه‌شناسی آشکار می‌کند، اما با این همه، نمی‌شود عجبالتاً در باب پایان عمر جامعه‌شناسی و ناکارآمد شدن مطالعات جامعه‌شناختی سخن گفت؛ زیرا این امر زمانی صادق است که ما ظرفیت نظریه‌پردازی و تبیین در دانش جامعه‌شناسی را پایان یافته تلقی کنیم و اینکه جامعه‌شناسی دیگر قادر نیست، با تغییر پارادایم و ابداع روش‌های جدید مطالعاتی پتانسیل تحلیل، شناخت و تبیین پدیده‌های پیچیده حیات اجتماعی را بهبود بخشد. اما اگر دانش جامعه‌شناسی را همانند بسیاری از دانش‌ها به ویژه علوم طبیعی در نظر بگیریم که در یک کشاکش دو سویه با واقعیت‌ها قرار دارد و امکان نظریه‌پردازی، ارتقای پتانسیل تبیین و زمینه برای ابداع نظریه‌ها، انگاره‌ها و روش‌شناسی‌های جدید همواره در آن وجود دارد و این ویژگی خصلت پایداری و ماندگاری به این رشته از دانش بشری می‌بخشد، آنگاه جامعه‌شناسی می‌تواند به حیات علمی خویش به عنوان یکی از مهم‌ترین رشته‌های مطالعاتی در زمینه پدیدارهای اجتماعی و انسانی ادامه دهد. اینکه پارادایم‌های کلاسیک جامعه‌شناسی قادر به تبیین برخی از پدیدارهای اجتماعی نیست، دلیلی نمی‌توان گرفت بر اینکه جامعه‌شناسی ایام کهنولت خود را سپری می‌کند و از این به بعد نمی‌تواند به حضور مؤثر خویش در عرصه‌های مطالعاتی و پژوهشی ادامه دهد؛ زیرا از یک سو، جامعه‌شناسی به عنوان دانشی که مستقیماً پدیدارهای اجتماعی را مورد مطالعه قرار می‌دهد، در صدد است که روش‌های مطالعاتی خویش را چه در سطوح نظری و تبیینی و چه در سطح روش‌شناختی دایم مورد بازنگری و بازبینی قرار دهد و از سوی دیگر، هر نوع تغییر و تحوّل در ابزارهای مورد مطالعه‌اش، نظریه‌پردازان و محققان این رشته را وادار

عرصه مطالعات جامعه‌شناختی که متغیر «زمان» را در شکل‌گیری پدیده‌ها و واقعیت‌های اجتماعی بنیادی در نظر می‌گیرد، به مثابه پارادایم مکمل پارادایم‌های موجود مطرح و بررسی گردد. بدون شک، این پارادایم نظری، هنوز خام است و مراحل آغازین تکوین خویش را سپری می‌کند، اما با تمرکز بر روی آن و تداوم مطالعات نظری در این زمینه، توسط محققان و اندیشمندان، به ویژه با توجه به مقارنت‌هایی که با بخشی از آموزه‌های فلسفه اسلامی همانند «امکان استعدادی»، «قوه و فعلیت»، «کمال»، «مراتب وجود» و مهم‌تر از همه «حرکت جوهری» دارد، می‌تواند به یک پارادایم بسیار مهم و جدی بدل شود.

ج. انکاره جامعه‌شناسی فرایندی

جامعه‌شناسی فرایندی در واقع جامعه‌شناسی فرایندهاست. در گذشته‌ها فرایندها تنها به عنوان بخشی از پدیدارهای جامعه‌شناختی مورد بررسی قرار می‌گرفتند. همان‌گونه که ریچارد اسکات (Richard Scott) گفته است، کارکردگرایی، به مثابه غالب‌ترین رویکرد نظری در پارادایم ایستانگر، تنها به بررسی فرایندهایی پرداخته است که نقش سازنده در حفظ و بقای ساختار کلان اجتماعی ایفا می‌نمایند؛ فرایندهایی همانند اجتماعی‌شدن^(۲۲) (فرایندی که طی آن اعضای جدید می‌آموزند تا نقش‌های خویش را در جامعه بازی نمایند)، تخصیص نقش^(۲۳) (فرایندی که از طریق آن موقعیت‌های گوناگون به اعضا در درون ساختار گسترده‌تر واگذار می‌گردد) و فرایند کنترل اجتماعی^(۲۴) (فرایندی که از طریق آن، برای بقا و حفظ ساختار کل، افراد متمایل به کجروی تحت پیگیری قرار گرفته و در صورت اصرار بر کجروی از سیستم اخراج می‌شوند)^(۲۵)

اما از سوی دیگر، انگاره پویانگر نیز فرایندهای اجتماعی را تنها به فرایندهای عام و کلان از قبیل فرایند تطورات تاریخی، فرایند تولید، فرایند قشربندی اجتماعی و فرایند کشمکش در درون گروه‌ها و ساختارهای اجتماعی فروکاسته‌اند. در یک کلام، همان‌گونه که پیش از این بیان شد، هیچ یکی از این انگاره‌ها ماهیت فرایندی پدیده‌های اجتماعی را به رسمیت نشناخته‌اند؛ واقعیتی که در جامعه‌شناسی فرایندی بسیار با اهمیت است. اما در جامعه‌شناسی فرایندی پدیده‌ها اغلب با رویکرد فرایندی مورد بررسی و مطالعه قرار می‌گیرند. رویکرد فرایندی به این معناست که واقعیت‌ها همواره در بستر زمان پدیدار می‌شوند، دایم در حال تحوّل و دگرگونی‌اند، عامل و متغیر واحدی در شکل‌گیری آنها دخیل نیست، سطوح و لایه‌های متفاوتی دارند و همواره در کش و قوس با سایر واقعیت‌های اجتماعی قرار دارند. این امر تنها در مورد پدیدارهایی که تاکنون سطوح فرایندی آنها آشکار بوده همانند فرایند شهرنشینی، فرایند جامعه‌پذیری و مانند آن صادق نیست، بلکه در مورد اغلب و حتی هر یک از پدیده‌های اجتماعی صدق می‌کند؛ زیرا هیچ رویداد اجتماعی نیست که در خارج از بستر زمان شکل بگیرد و از این رو، هر پدیداری - پدیدار پهن دامنه، میان دامنه و تنگ دامنه - تا حدی ماهیت فرایندی دارد.

مطالعه فرایندی پدیده‌ها، پیش از این نیز در بسیاری از مطالعات اجتماعی از جمله طرف‌داران مکتب شیکاگو، نظریه‌پردازان کنش متقابل نمادین و نظریه‌پردازان متأخرتر همچون اتنونی‌گیدنز و پیر بوردیو مطرح بوده و تا حدودی مورد بررسی قرار گرفته است. برای مثال، می‌توان از «خود»، «جامعه» و «ذهن» در مطالعات نظریه‌پردازان کنش متقابل نمادین همچون چارلز هورتون

نمی‌شود برای خود، جامعه و ذهن ماهیت ثابت و پایدار فرض کرد و یا آنها را به صورت مجزا از هم مورد مطالعه قرار داد؛ زیرا همان‌گونه که کوزر می‌گوید، از نظر مید: «جدا از جامعه، هیچ‌گونه خود، خودآگاهی و ارتباطی نمی‌تواند وجود داشته باشد. "جامعه" را نیز به نوبه خود باید به عنوان ساختاری در نظر گرفت که از طریق فراگرد رایج کنش‌های اجتماعی ارتباطی و مبادلات اشخاصی که متقابلاً به یکدیگر گرایش دارند پدید می‌آید.»^(۲۹)

از دیدگاه مید، «خود» یک مقوله جسمانی نیست، بلکه امری است که از طریق سایر فرایندهای اجتماعی از جمله «اجتماعی شدن» و یادگیری حضور در نقش و پایگاه دیگران به وجود می‌آید. «پس، از دیدگاه مید، پیدایش استعدادها و ایفای نقش در فرد، یا همان خودی را که به موازات گسترش فزاینده پهنه درگیری‌های انسانی به تدریج پدید می‌آید، هرگز نباید به عنوان یک تحول صرف جسمانی در نظر گرفت. این "خود" در واقع، یک هستی اجتماعی است که از طریق یک فراگرد تحول اجتماعی از مرحله تبادل اداهای ساده تا مرحله یکی شدن با "دیگری کلی" پدیدار می‌شود.»^(۳۰)

«خود مانند ذهن، یک شناخته عینی نیست، بلکه فراگرد آگاهانه‌ای است که ابعاد گوناگونی دارد.»^(۳۱) در درون هر فرد دست‌کم دو فرایند بنیادی وجود دارد که با تعامل یکدیگر «خود» را به وجود می‌آورند. «دو عنصر بنیادی خودموردنظر مید، "من"، و "درمن" است. در اینجا باز هم باید یادآوری کنیم که اینها چیز نیستند، بلکه فراگردهایی در داخل خود هستند. "در من" بخشی از خود است که کنشگر از آن آگاهی دارد... من، بخشی از خود است که کنشگر از آن آگاهی ندارد؛ ما تنها بعد از وقوع عمل از آن باخبر می‌شویم.»^(۳۲)

کولی (Charles Horton Cooley) و جورج هربرت مید (George Herbert Mead) یادکرد. از نگاه آنها، هر یک از این واقعیت‌های سه‌گانه، که به لحاظ جامعه‌شناسی از اهمیت بنیادی برخوردارند، ماهیت فرایندی دارد و تنها در قالب تحلیل فرایندی است که می‌توان به درک و شناخت عمیق‌تری در باب آنها دست یافت. کولی در مورد شکل‌گیری «خود» استدلال می‌کند «که خود یک شخص از رهگذر تبادل او با دیگران رشد می‌یابد. خاستگاه اجتماعی زندگی یک شخص از رهگذر نشست و برخاست او با اشخاص دیگر پدید می‌آید.» به نظر کولی، خود نخست فردی و سپس اجتماعی نمی‌شود، بلکه از رهگذر یک نوع ارتباط دیالکتیکی شکل می‌گیرد.^(۲۶)

کولی در مورد «جامعه» نیز نظر مشابهی دارد. طبق دیدگاه او «جامعه چیزی جز شبکه ارتباطات میان کنشگران و گروه‌های اجتماعی نیست. از این‌رو، فراگرد ارتباطات و به ویژه تجسم آن در عقیده همگانی، شیرازه پیوندهای اجتماعی را می‌بندد و توافق همگانی را تضمین می‌کند.»^(۲۷)

از نظر کولی، جامعه شباهت به یک ارگانیسم دارد، اما ارگانیسم موردنظر او با ارگانیسم موردنظر اسپنسر متفاوت است؛ زیرا در نظر او شباهت جامعه به ارگانیسم از آن جهت است که جامعه مجموعه‌ای از فرایندهای در هم‌تنیده پویایی است که بر اثر روابط و داد و ستد دو جانبه بافت گسترده‌تر و کلان‌تری «جامعه» را به عنوان یک کل تشکیل می‌دهند.^(۲۸)

جورج هربرت مید نیز در مورد «خود»، «جامعه» و «ذهن» دیدگاه شبیه دیدگاه کولی دارد. از نظر او، ذهن، خود و جامعه در یک فرایند تعامل متقابل پدید می‌آید.

از سوی دیگر، «ذهن» نیز یک امر منفرد و جداگانه نیست که همچون پدیدارهای فیزیکی از ثبات و تعیین استقلالی برخوردار باشد، بلکه ذهن هم پدیداری است که دایم متحول است و بر اثر تعامل فرد با اجتماع به وجود می‌آید. هر فردی در یک رشته اعمال مشترک و مدام با دیگران درگیر است که همان‌ها به ذهن او شکل می‌بخشند. آگاهی از قبل وجود ندارد، بلکه طی عمل پدید می‌آید.^(۳۳)

«مید ذهن انسان را به عنوان یک چیز یا یک پدیده در نظر نمی‌گرفت، بلکه آن را همچون یک فراگرد اجتماعی می‌پنداشت.»^(۳۴) «به نظر مید، ذهن در واقع همان فحوای فردی فراگرد اجتماعی است.»^(۳۵)

«به سخن دیگر، فراگرد تفکر بخشی از جهان اجتماعی است و نه چیزی که تنها درون سر رخ می‌دهد. به همین دلیل، مید بر این باور است که فراگردهای ذهنی را باید در جهان اجتماعی بررسی کرد؛ زیرا این فراگردها تنها درون سر کنشگران جریان ندارند. بدین سان، «ذهن» را باید در رابطه میان کنشگر و موقعیت و به میانجی یک رشته نمادها، در نظر گرفت.»^(۳۶)

گذشته از کولی و مید، سایر جامعه‌شناسان از جمله گیدنز و بوردیو، به عنوان نسل متأخری از متفکران نظری جامعه‌شناسی به اهمیت بنیادین «فرایند» و «بعد زمانی» پدیدارها اذعان می‌کنند. برای مثال، بوردیو، در بحث از «زمینه» و «ساختمان» به عنوان دو مؤلفه بنیادین دیدگاه نظری خود، بر وجه فرایندی آن دو و رابطه دیالکتیکی که مدام ممکن است که باعث دگرگونی و تحول گردد، تأکید می‌کند. ریتزر در تحلیل دیدگاه بوردیو می‌گوید: «اکنون می‌پردازیم به مفهوم «زمینه» که بوردیو بیشتر به گونه رابطه‌ای به آن می‌اندیشد تا به شیوه‌ای ساختاری. زمینه

شبکه‌ای از روابط است که میان جایگاه‌های عینی درون زمینه وجود دارد.»^(۳۷) «هرچند هم ساختمان ذهنی و هم زمینه برای بوردیو اهمیت دارند، اما رابطه دیالکتیک میان این دو است که از نظر او بیشترین اهمیت را داراست؛ زمینه و ساختمان ذهنی متقابلاً همدیگر را مشخص می‌سازند: تمایلات سازنده ساختمان ذهنی تنها در یک زمینه و در رابطه با آن شکل می‌گیرند، کارکرد دارند و معتبرند... خود ساختمان ذهنی «زمینه‌ای از نیروهای ممکن» و موقعیت «پویایی» است که در آن، نیروها در رابطه‌شان با تمایلات معین خود را نشان می‌دهند.^(۳۸)

گیدنز، نیز یکی دیگر از کسانی است که به نقش زمان و مکان در شکل‌گیری و تحلیل پدیدارهای جهان اجتماعی اهمیت زیاد می‌دهد. در نظریه «ساختاربندی» به نوعی به فرایند دیالکتیک‌وار میان عاملیت و ساختار عقیده دارد.

«بر اساس نظریه ساختاربندی، قلمرو پژوهش اساسی علوم اجتماعی نه تجربه کنشگر فردی و نه وجود نوعی کلیت اجتماعی، بلکه کردارهای اجتماعی سامان‌یافته در زمان و مکان است.»^(۳۹) از این‌رو، همان‌گونه که بیان کرایب، تصریح می‌کند: «گیدنز در همه آثارش به کرات از مفاهیم زمان و مکان استفاده می‌کند، و تصریح می‌کند که جامعه‌شناسی هیچ‌گاه نتوانسته است اهمیت آنها را درک کند.»^(۴۰)

نکته‌های گفته آمده، آشکارا نشان می‌دهد که بسیاری از جامعه‌شناسان از ضعف تئوریک در زمینه «فرایند» و «زمان» آگاهی داشته‌اند، اما با این همه، هیچ‌کدام از آنها، به طرز جدی در این زمینه نظریه‌پردازی نکرده و بحث در باب «جامعه‌شناسی» فرایندی را تا حد یک چشم‌انداز کلان نظری ارتقا نبخشیده‌اند. در زیر شماری از اصول

نظری چشم‌انداز و انگاره جامعه‌شناسی فرایندی را به اجمال بیان می‌کنیم:

۱. نقش جوهری زمان در پدیدارها

در جامعه‌شناسی فرایندی آنچه که اهمیت می‌یابد بعد زمانی پدیده‌هاست؛ انگاره‌ای که مطابق آن تحوّل و دگرگونی نه یک امر عارضی و به مثابه خاصیت اختصاصی تنها برخی پدیده‌ها، بلکه یک امر ذاتی و خصلتی نهفته در جوهر تمامی پدیده‌های اجتماعی مدنظر گرفته می‌شود. قالب، ساختار و هویت‌های ثابت بی‌اهمیت‌اند، بلکه هر پدیده به مثابه حقیقت جاری در بستر زمان بررسی می‌شود؛ حقیقتی که در امتداد زمان منتشر شده و ساختارها، قالب‌ها و هویت‌های آن همواره مقطعی، ناپایدار و پویاست. پدیده‌ها ساختمانند نیستند و ساخت، تنها بخش کوچکی از پدیده‌ها را تشکیل می‌دهد؛ این فرایند است که اهمیت دارد.

تفاوت فرایند با ساختار در این است که در فرایند زمان اهمیت بنیادین دارد. زمان بعد پدیده‌ها نیست، که جوهر آنهاست. پدیده‌ها باید در بستر زمانی بررسی شوند و هیچ پدیده‌ی منزّل از زمان در جامعه یافت نمی‌شود. پدیده‌ها در بستر زمان دایم در حال تحوّل، تطور و دگرگونی هستند. پدیده‌ها هویت سیال دارند و جامعه واقعی سیالی است که پیوسته در حال دگرگون شدن است. اما ساختار، همواره هویت ثابت دارد و برایند وضعیت فرایندی پدیده‌ها به شمار می‌آید.^(۴۱) ساختار، قالب و حالت یک پدیده به صورت بریده از زمان است. در ساخت، زمان اهمیت ندارد و به همین دلیل است که پارادایم‌های غالب جامعه‌شناسی در گذشته از درک نقش بنیادین زمان در شکل‌گیری هویت پدیدارهای

اجتماعی عاجز ماندند. ساخت و فرایند دو پدیده مجزا و متمایز از هم نیستند، بلکه یک پدیده است که از دو منظر مورد بررسی قرار می‌گیرد.^(۴۲) فرایند، هویت امتداد یافته یک پدیده در بستر زمان است. به همین دلیل، همان‌گونه که نوربرت الیاس گفته، در جامعه‌شناسی فرایندی نقطه آغاز و پایان یک پدیده مهم نیست؛ چه اینکه در حقیقت، هیچ نقطه آغاز و پایان مشخصی نمی‌توان یافت. آنچه اهمیت دارد جوهر پویا و پیوسته در حال تحوّل پدیده‌هاست: «من فقط می‌توانم این پرسش را مطرح سازم، و با استفاده از یک مثال نشان دهم که عطف توجه به فرایندهای اجتماعی دراز مدت، بر اساس رهیافت جامعه‌شناختی فرایندی به مسئله موجب می‌شود تا نکات غیربديهی در قیاس با نکات بدیهی برجسته‌تر و بارزتر شود. برای مثال، می‌توان با مقایسه چهار مرحله فوق مشخص ساخت که هیچ یک از این چهار ابداع تکنولوژیک صرفاً محصول یک اختراع واحد و مقطعی در دوره‌ای خاص نبوده است، بلکه اساساً ماهیتی متحول و فرایندگونه داشته است.»^(۴۳)

«این پرسش که چه کسی عملاً اتومبیل را اختراع کرد معمولاً مطرح نمی‌شود. البته این شکل غلطی از طرح مسئله است؛ زیرا به عوض یک مخترع، سر و کار ما با یک فرایند آزمونگری است که حدود یکصد سال به طول می‌انجامد؛ فرایندی که در آغاز پخش و پراکنده است، اما بعداً به طرزی فزاینده تمرکز می‌یابد.»^(۴۴)

۲. تکسبیبی نبودن پدیده‌های اجتماعی

بررسی فرایندی از ظرفیت بسیار وسیع روش شناختی برخوردار است. در این انگاره، هیچ پدیده‌ای پیشاپیش معلول و متغیر وابسته یک علت و یا متغیر مستقل در نظر

گرفته نمی‌شود. این انگاره تنها انگاره‌ای است که پدیده‌ها را به متغیرهایی از پیش تعیین شده فرو نمی‌کاهد، بلکه در عوض تلاش می‌کند تا تمامی متغیرهای مهم در شکل‌گیری یک پدیده را در امتداد عمر فرایندی آن بررسی نماید. همان‌گونه که نوربرت الیاس مثال می‌زند: «طرح مسئله به صورت جامعه‌شناختی بدان معناست که در مواردی نظیر اختراع هواپیما یا وسیله نقلیه بی‌اسب، تمامیت آن تحول اجتماعی که در پس این اختراع نهفته است باید مدنظر قرار گیرد؛ زیرا در این‌گونه موارد آزمونگری سازمان نیافته - و به یک معنا - پراکنده شماری از افراد به آهستگی معرفت انسانی را به پیش می‌رانند تا سرانجام دستیابی به یک راه حل عملی برای مشکل جامعه ممکن شود.»^(۲۵)

فرایندها علت و یا متغیر مستقل همدیگر نیستند، بلکه میان فرایندهای اجتماعی همواره داد و ستد و تعامل بر قرار است: «عادات فکری رایج در روزگار ما با سهولتی تام آدمی را به سوی این نتیجه‌گیری سوق می‌دهد که سرانجام معلوم خواهد شد یکی از این دو فرایند [تکنیک و تمدن] پیشگام و دیگری دنباله‌رو، یکی علت و دیگری معلول است. در عین حال، ممکن است چنین تصور شود که فرایندی دیگر، نظیر توسعه اقتصادی - که در این مقاله تاکنون بدان اشاره نشده است - نقش اصلی را ایفا می‌کند و هر دو فرایند مورد نظر ما در واقع نتایج و آثار وابسته به این فرایند پیشگام هستند. اما همان‌گونه که گفته شد، مدارک موجود با این الگوی ساده علت و معلول تطبیق نمی‌کند. تعامل میان پاره فرایندهای متفاوت بسی پیچیده و فاقد هرگونه آغازی است. من، حتی به اتکای بهترین نیات خیر موجود در جهان، قادر نیستم فرایند بنیادین جدیدی را به شما عرضه کنم که بتواند نیاز ایدئولوژیک

آدمی به علل و مبانی [آغازین] را ارضا کند، مگر خود فرایند تحول نوع بشر.»^(۲۶)

کولی نیز جامعه را بافت گسترده‌ای از فعالیت‌هایی در نظر می‌گیرد که تأثیر دو جانبه بر یکدیگر دارند: «هرگاه که ما ... جامعه را به عنوان یک ارگانیسم مطرح می‌کنیم، مراد ما این است که جامعه مجموعه‌ای از انواع فراگردها را شامل می‌شود که هر یک از آنها بر اثر عمل متقابل با فراگردهای دیگر زنده و بالنده است؛ این فراگردها کل یکپارچه‌ای را می‌سازند که هر آنچه در یکی از اجزای آن پیش آید، بر بقیه تأثیر می‌گذارد. جامعه بافت گسترده‌ای از فعالیت‌های متقابل است.»^(۲۷)

۳. بهره‌مندی واقعیت‌های اجتماعی از سطوح و

لایه‌های متفاوت

اگر بپذیریم که علت‌ها و متغیرهای مختلفی در شکل‌گیری یک پدیدار اجتماعی دخالت دارد، آن‌گاه باید پذیرفت که پدیدار اجتماعی، به تبع متغیرهای مختلف می‌تواند صورت‌های مختلفی به خود بگیرد. اینکه ما تلاش می‌کنیم تا به تعریف واحد، ثابت و یکسان در باب یک پدیدار اجتماعی برسیم، در واقع، چیزی جز بیش از حد ساده‌سازی کردن مسئله نیست. یک پدیدار اجتماعی به مراتب پیچیده‌تر از آن است که بتوان تمامی اوصاف و مختصات آن را در قالب یک گزاره انتزاعی بیان کرد. به همین دلیل، می‌بینیم که واقعیت‌های اجتماعی در برابر ساده‌سازی‌های ما سرسختانه مقاومت می‌کند و اغلب ما ناگزیر می‌شویم که برای یک واقعیت اجتماعی تعاریف گوناگون و بارویکردهای مختلف ارائه نماییم. این مشکل از آنجا ناشی می‌شود که ما پدیده‌های اجتماعی را با پدیده‌های طبیعی یکسان تلقی کرده و برای آن ماهیت

جامعه دایم در حال تغییر است. همان‌گونه که مانوئل کاستلز می‌گوید، ما اکنون وارد جامعه شبکه‌ای شده‌ایم؛ جامعه‌ای که مرزها و حصاربندی‌های مکانی را درنور دیده و جهان را با اتصالات پیوسته و مداوم در هم ادغام نموده است. همه چیز تغییر کرده، و ما با مفهوم متفاوتی از پدیده‌ها مواجهیم. هیچ‌گاه هویت فرایندی پدیده‌ها این‌همه آشکار و با اهمیت نبود. مکان مفهوم جغرافیایی خویش را از دست داده و اکنون ما با نوع متفاوتی از مکان روبه‌رو هستیم. مکان پیوستگی جغرافیایی نیست، بلکه مکان مرکز شبکه‌های اطلاعاتی است که افراد را از دورترین مساحت‌های زمینی کنار هم جمع می‌کند.^(۴۸) به تعبیر کاستلز «شهر اطلاعاتی، یک فرم نیست، بلکه یک فرایند است»

(Information city is not a form, but a process)^(۴۹)

به هر صورت، جامعه‌شناسی فرایندی در گذشته یک ایده بود. این ایده نخست به صورت ضمنی در آثار بسیاری از جامعه‌شناسان وجود داشت و نوربرت الیاس در کتاب *فرایند متمدن شدن*^(۵۰) آشکارا آن را به عنوان یک چشم‌انداز نظری در نظر گرفت. اما اینک با توجه به خلأهای موجود در چشم‌اندازهای کلاسیک جامعه‌شناسی، و توان تبیینی گسترده آن، رویکرد فرایندی به یک ضرورت اساسی در جامعه‌شناسی تبدیل شده است. رهایی جامعه‌شناسی از بن‌بست تئوریک در تحلیل وضعیت جاری و فرایندهای نوظهور تنها با تغییر پارادایم امکان‌پذیر است. در غیر آن صورت، ادعای کسانی که به پایان عمر جامعه‌شناسی باور دارند به کرسی خواهد نشست؛ چه اینکه بدیهی است جامعه‌شناسی که عنصر زمان را در تحلیل خویش نادیده می‌انگارد نمی‌تواند پدیده‌هایی را که هویت و ماهیت زمانی دارند تبیین نماید.

متعین و ثابت در نظر می‌گیریم. در حالی که از نگاه فرایندی، پدیده‌ها در مقام تحقق با سایر پدیده‌ها و متغیرهای اجتماعی داد و ستد دو سویه دارد و این امر به آنها ماهیت «تحویلی» و «فرایندگونه‌ای» می‌بخشد که در هر وضعیت و در هر سطح می‌تواند به گونه‌ای متفاوتی تحقق یابد. بنابراین، از این حیث امور اجتماعی را نمی‌توان با امور طبیعی مقارن تلقی کرد، بلکه امور اجتماعی بر اثر تعامل دیالکتیکی پدیده‌های اجتماعی با یکدیگر ماهیت سیالی می‌یابد که در برابر هر نوع تعیین، پایداری و دگرگونی ناپذیری مقاومت می‌کند. اینکه «جامعه» و «فرد» و سایر پدیده‌های موجود میان این دو سر طیف این همه تنوع، گوناگونی و دگرگونی را تجربه می‌کنند، دلیلی ندارد جز اینکه سیالیت و پویایی خصلتی است که در ذات پدیدارهای اجتماعی نهفته است. دگرگونی عارض واقعیت‌های اجتماعی نمی‌شود، بلکه آنها در گور و بنیاد خویش متحول و دگرگون شونده‌اند.

د. جمع‌بندی

ما اکنون در قرن بیست و یکم قرار داریم؛ قرن که واقعیت فرایندی پدیده‌ها بیش از هر زمانی آشکار شده و واقعی‌ترین پدیدارهای اجتماعی به شمار می‌آید. فرایندها سرنوشت ما را در اختیار گرفته‌اند. جهانی شدن به مثابه یک فرایند روبه‌گسترش است که بسیاری از افراد و جوامع و ملت‌ها را مقهور خود ساخته است. جامعه اطلاعاتی، دولت الکترونیک، جامعه الکترونیک، شکاف دیجیتال، و جامعه شبکه‌ای واقعیت‌های دیگری هستند که خود را بر ما تحمیل می‌کنند. ما اکنون در دنیای گسترده‌ای از الگوها، رفتارها، هنجارها و ارزش‌های متغیر زندگی می‌کنیم. هیچ الگویی غالب و ثابت مطرح نیست.

- ۳۳- لیونیس کوزر، پیشین، ص ۴۴۶.
- ۳۴- جورج ریتزر، پیشین، ص ۲۷۳.
- ۳۵- لیونیس کوزر، پیشین، ص ۴۵۰.
- ۳۶- جورج ریتزر، پیشین، ص ۲۷۸.
- ۳۷- جورج ریتزر، پیشین، ص ۷۲۴.
38. Pierre Bourdieu, *Distinctions*, Cambridge, mass: Harvard university, Press, 1984, p. 94,
- به نقل از: جورج ریتزر، پیشین، ص ۷۲۸.
39. Anthony Giddens, *the constitution of society*, polity press. oxford, 984, p. 2,
- به نقل از: یان کرایب، *نظریه اجتماعی مدرن: از پارسونز تا هابرماس*، ترجمه عباس مخبر، ج سوم، تهران، آگه، ۱۳۸۵، ص ۱۴۵
- ۴۰- یان کرایب، پیشین، ص ۱۴۷.
41. Richard Scott, *Social Processes and Social Structures...*, pp. 141-142.
42. Ibid.
- ۴۳- نوربرت الیاس، «تکنیک و تمدن»، ترجمه مراد فرهادپور، ارغنون، ش ۱۳ (پاییز ۱۳۷۷)، ص ۲۱۶.
- ۴۴- همان، ص ۲۱۷.
- ۴۵- همان، ص ۲۱۹.
- ۴۶- همان، ص ۲۲۰-۲۲۱.
- ۴۷- به نقل از: لیونیس کوزر، پیشین، ص ۴۱۱-۴۱۲.
48. Frank Webster. *Theories of Information Society*, p. 107.
49. Manuel Castells, *The Rise of Network Society*, Blackwell Publishers. 1998, p. 403.
50. *Civilizing Process*.
- پی‌نوشت‌ها
1. An Introduction to Process Sociology.
- ۲- العالم متغیر، کل متغیر حادث. فالعالم حادث.
3. Frank Webster, *Theories of Information Society*, 2nd edition, London , Rutledge, 2002. pp. 35-39.
4. *Technization and Civilization* (1995).
5. *The Civilizing Process* (1994).
6. *The Rise of Network Society*, (1996).
7. *The Coming of Post-Industrial Society* (1973).
8. Social Static Paradigm.
- ۹- ریمون آرون، *مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، ج ششم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۵.
10. Ritzer, George and Douglas J. Goodman, *Sociological Theory*, Mc Graw Hill, International edition, sixth edition, 2003, p. 236.
11. Ritzer, p. 248.
12. Ibid.
13. Methodological Teleology and Tautology.
14. Social Dynamic Paradigm.
- ۱۵- ریمون آرون، پیشین، ص ۱۱۶.
16. Coercion.
17. Ritzer, *sociological theory*, p. 254
18. Materialistic historical stages of Marx (1818-1883).
19. Three waves of technological innovation.
- ۲۰- ریمون آرون، پیشین، ص ۱۰۷-۱۰۹.
21. Common Sense.
22. Socialization.
23. Role allocation.
24. Social Control.
25. W. Richard Scott, *Social Processes and Social Structures; An Introduction to Sociology*, USA, Holt. Rinehart and Winston, Inc, 1970, p. 143.
- ۲۶- لیونیس کوزر، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، ج دهم، تهران، علمی، ۱۳۸۲، ص ۴۱۰.
- ۲۷- همان، ص ۴۱۷.
- ۲۸- همان، ص ۴۱۱-۴۱۲.
- ۲۹- همان، ۴۴۴-۴۴۵.
- ۳۰- همان، ص ۴۴۸.
- ۳۱- جورج ریتزر، *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، ج هفتم، تهران، علمی، ۱۳۸۲، ص ۲۷۹.
- ۳۲- همان، ص ۲۸۰.